بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الموصوف بالتصريف المنعوت بالتخفيف الذي نعمائه صحيح على العباد وغيره معتل بعلل طاعات العباد والصلوة على رسوله محمد ن المضاعف قدره على الانبياء الامجاد وعلى آله واصحابه الذين هم غير مهموز بسجايا هم الى يوم التناد اما بعد فقد قال العبد الضعيف الراجي الى رحمة ربه القوي ظهير بن محمود بن مسعود بن العلوي خفف الله اثقالهم وحقق آمالهم

بدان علّمک الله تعالی که جمله اسما و افعال بر چهار گونه است

و مهموز و معتل و مضاعف اما صحیح آن باشد که حرفی از

اصلی وی حرف علت و همزه نباشد و دو حرف

وی از یک جنس نباشد چون ضَرَبَ و نَصَرَ و حَجَرٌ و جعفر

و مهموز آن باشد که حرفی از حروف اصلی وی همزه

باشد و آن سه نوعست مهموز فا چون اَمَرَ و اَمْرٌ و مهموز عین

سَأَلَ و سُؤَالٌ و مهموز لام چون قَرَأَ و قَرْءٌ و معتل آن با

که حرفی از حروف اصلی وی حرف علت باشد و حروف ع

سه است واو و الف و یا که مجموع وی وای باشد پس

حرف علت در اول کلمه باشد معتل فا و مثال گویند چون

وَیَسَرَ و اگر در میان باشد معتل عین و اجوف گویند چون ق

و باعَ و اگر در آخر کلمه باشد معتل لام و ناقص گوین

چون دعا و رمی و اگر دو حرف علت در یک کلم

اما هر دو یکجا نباشد آن را لفیف مفروق گویند

و شی و دوی و اگر یک جا باشد لفیف

تخفیف چون رأس و ذیب و لؤم و مقروءة و خطیئة و افیئس

اگر دو همزه در یک کلمه بهم آیند و همزهٔ دوم ساکن باشد واجبست

ابدال همزهٔ دوم بحرف علتی که مناسب حرکت همزهٔ اول باشد

برای تخفیف چون آمن و اُومِن و ایمانا و اگر همزهٔ دوم متحرک

باشد واجب بود ابدال او بیا اگر ما قبل همزه مکسور یا همزه خود

مکسور باشد و بواو در غیر این چون جاءٍ و ائمه و اوادم و حکم

همزهٔ مفتوح در باب ابدال حکم همزهٔ ساکن است اگر ما قبل همزه

مکسور یا مضموم باشد چون مِیَر و جُوَن و اُوَیْدِل و هر همزه که متحرک

باشد و ما قبل او ساکن روا باشد که حرکت همزه نقل کنند و بما قبل

او دهند اگر سکون ما قبل همزه لازم نباشد و همزه را حذف کنند

برای تخفیف چون یَسَلُ و یَرَی خاهٔ و مَرَی و یَرِی و اخوات ایشان

و در کُل و خُذ حذف واجبست بخلاف قیاس و در مُر جایزست

برخلاف قیاس و در اُکرُم که در اصل اُأکرم بوده است همزهٔ دوم

## حواشی زبده متعلق صفحه هفتاد و هشتم

حذف کرده شد بر خلاف قیاس برای تخفیف و اخوات او را چون لن
تکرم و مانند او حمل کرده شد بر اکرم اصول معتل هر واو
ساکن که میان یا و کسره تحقیقی یا تقدیری افتد و حرکت یا مخالف واو
باشد آن واو بیفتد چون یعد و یهب که در اصل یوعد و یوهب
بوده است بعده در یهب باعتبار حرف حلق ها را فتحه داده اند
و حرف حلق برای فتحه علت مجوزه است نه موجبه پس فتحه و کسره
لازم نباید و واو از اخوات او چون تعد و اعد و نعد نیز افتد و واو مصدر
او چون عدة که در اصل وعد بوده است واو حذف کرده شد برای
تخفیف بعده عین را کسره دادند و عوض واو تا در آخر آوردند عدة
شد هر واو که ساکن غیر مدغم باشد و قبل او مکسور آن واو
یا گردد برای تخفیف چون میزان که در اصل موزان بوده است
و در اُعِد واو را حذف کردند از جهت موافقت باب زیرا که
در حذف تخفیف زیاده است از قلب واو بیا

هر یائیکه ساکن غیر مدغم باشد ما قبل او مضموم آن یا واو شود

چون موقن که در اصل میقن بوده است هر واو و یای اصلی

که متصل تای افتعال افتد تا شود و تا در تا مدغم گردد چون

اتقد واتسر که در اصل اوتقد وایتسر بوده است و در اوتقد

واو را یا نگروند زیراچه قرب تای افتعال قلب واو تا را تقاضا

می کند و کسره ما قبل در معرض زوال است بسبب

احتمال سقوط همزه وصل پس معارض نگردد مر قرب تای

افتعال را هر جا که دو واو در اول کلمه جمع شود و هر دو متحرک باشد

واجب بود ابدال واو اول بهمزه چون اواصل اگر یک واو در اول کلمه

مضموم باشد یا مکسور جائز باشد ابدال او بهمزه چون اجوه واشاح

و در واو مفتوح نیز قلب آمده است در بعضی مواضع بر خلاف

قیاس چون احد واناة هر الفیکه ما قبل او مضموم باشد واو شود

چون ضورب واگر مکسور باشد یا شود چون محاریب هر واو

ویا که متحرک باشد بحرکت لازم وما قبل او مفتوح باشد بفتحهٔ
لازم وکلمه از التباس بمفرد ایمن باشد وبر وزن فعلان و
فعلی نباشد ولام کلمه حرف علت نباشد ودر معنی آن واو
ویا که تصحیح وی واجبست نباشد ودران کلمه تعلیلی دیگر از جنس
وی نیفتاده باشد واجب بود ابدال آن واو ویا بالف برای تخفیف
چون قال وباع ودعا ورمی واگر با وجود این شرائط تصحیح کنند شاذ
بود چون قوَد وغیَب وخونة وحوکة بخلاف دعوا ورمیا ودوران
وهیجان وصوری وحیدی وعوض وصید وطوی وقوی هر ماضی
معتل العین که مفتوح العین باشد وضمیر مرفوع بارز متحرک بدو متصل
شود اگر واوی باشد نقل کنند بضم واگر یائی باشد نقل کنند بکسر
وحرکت واو ویا نقل کنند وبما قبل دهند بعد ازالت حرکت
ما قبل تا ضمه دلالت کند بر واو وکسره بر یا نزدیک حذف واو
ویا برای اعتبار اجتماع ساکنین چون قلتُ وبعتُ بخلاف

خفت زیرا که اصل دلالت بر یا بست و این در قلت و بیت ممکن

نیست از سبب فتحه فا و عین و در طلت و هیبت هر دو دلالت وجود

هر واو که در مصدر بود و در فعل او تعلیل شده باشد و ما قبل او مکسور

باشد یا شود چون قیام قیاماً بخلاف قاوم قواماً هر واو یکه در واحد

ساکن باشد و بعد او الف جمع افتد و ما قبل او مکسور باشد یا شود

چون روض و ریاض و حوض و حیاض هر واو و یا که در مستقبل

و مانند آن متحرک بود و ما قبل وی ساکن باشد بسکون غیر لازم

روا باشد که حرکت آن واو و یا را نقل کرده بما قبل دهند برای موافقت

ماضی چون یقول و یبیع و مقول و مبیع و اگر حرکت فتحه بود

آن واو و یا را بدل کنند بالف اگر آن واو و یا ملاقی ساکن نباشد

تحقیقاً یا تقدیراً و لام کلمه حرف علت نباشد و زیادت مشترک

میان اسم و فعل در اول کلمه نباشد و کلمه برای تعجب نباشد

چون یقال و یباع بخلاف مقوال و اقوی و ابیض و اقول

دلالت بر یائی بودن واو مفعول را بقاعده میزان یا بدل کرده مبیع شد درین صورت و مبیع چهار نوع تیسیر واقع شد تعلیل نقل دوم حذف سوم قلب

فی ما قوله واگر با وجود این شرائط تصحیح کنند شاذ بود چون استحوذ
وعین کلمه مصدر باب افعال واستفعال قلب کرده شود بالف
برای موافقت ماضی او حذف کرده شود از جهت اجتماع ساکنین
وتا در آخر عوض داده شد چون اقامة واستقامة هر واو ویا که متحرک
باشد وما قبل او ساکن حرکت بران واو ویا دشوار ندارند نزدیک اگر
حکم آن واو حکم حرف صحیح است چون دلو وظبی واگر ما قبل
واو ویا متحرک بود بضمه یا بکسره ضمه وکسره بران واو ویا دشوار
داشته ساکن کنند برای تخفیف چون قیل وبیع ویدعو
ویرمی هر واو ویا که بعد الف اسم فاعل افتد ودر فعل
تعلیل شده باشد بدل کرده شود بهمزه باعتبار اعلال
فعل چون قائل وبائع بخلاف عاور وصاید هر واو ویا که
در طرف افتد یا در حکم طرف نزدیک اتصال چیزیکه زائد بود و
پیش از وے الف زائد باشد همزه گردد چون کساء

ور واو و عداوة و ستارة همزه مده زائده که بعد الف جمع

افتد همزه شود چون صحائف و عجائز و رسائل بخلاف معائش و معاون

و همزه مصائب بر خلاف قیاس ست هر واو که در طرف افتد یا در

حکم طرف و قیدیکه متصل شود بکلمه چیزیکه اتصال و لازم نباشد چون

الف ضمیر و تای تانیث و ماقبل او مکسور باشد آن واو یا شود و

چون دُعی و دُعیا و دُعیتُ هر واو که در کلمه ثالث باشد چون رابع

گردد یا زیاده از رابع و حرکت ماقبل مخالف واو باشد یا شود چون

اعلیت و استعلیت هر حرف علت که در آخر کلمه ساکن باشد در حال

جزم و وقف ساقط شود و علامة للسکون چون لم یدع و لم یرم و ادع

وارم هر جا که اجتماع ساکنین شود اگر اول حرف مده زائده یا غیر مده

باشد و مده حرف علت ساکن که حرکت ماقبل او موافق او باشد و

دوم مدغم فیه باشد در یک کلمه حذف نکنند و این اجتماع ساکنین

روا باشد چون دابة و خویصة و تمیسن در حال وقف چون زید

۸۵

وعموا واگر شبه مده حذف کرده شود چون یغزو الجیش و تولی الحق و یجب
مده را حرکت داده شود چون اخشوا الله و اخشی الله واگر هر دو حرف
صحیح ساکن در دو کلمه باشد اول را حرکت دهند چون اذهب اذهب
واگر در یک کلمه باشد دوم را حرکت فتحه دهند باعتبار خفت وکسره
از جهت اصلیت در تحریک ساکن وضمه از جهت متابعت ما قبل
اگر ما قبل مضموم بود چون مد مد مد هرجا که واو و یا بهم آیند واول ساکن
ساکن باشد و بدل از چیزی نباشد و محمول بر جمع تکسیر نباشد و کلمه از التباس
ایمن باشد واو را یا کنند و یا را در یا ادغام کنند برای تخفیف و ما قبل او را کسره
دهند اگر مضموم باشد چون مرمی اصول مضاعف هرجا که دو حرف
صحیح از یک جنس یا از یک مخرج یا از دو مخرج متقارب بهم آیند
و کلمه ملحق برباعی نباشد و از التباس ایمن باشد و حرف دوم متحرک
باشد اگر اول ساکن بود در دوم ادغام کنند و اگر متحرک باشد ساکن
کنند اگر ما قبل او ساکن نباشد و حرکت را نقل کرده بما قبل دهند

اگر ما قبل ساکن باشد بسکون غیر لازم پس ادغام کنند مگر در شل

تنزل و تناعد چون مدّ یمدّ و عبدتّ و لبثّ که در اصل عبدت

ولبثت بوده است هرجا که حرکت حرف دوم واجبست ادغام هم

واجبست چون مدّ و هرجا که حرکت حرف دوم جائزست ادغام نیز

جائزست چون لم یمدّ و هرجا که حرکت حرف دوم ممتنعست ادغام

نیز ممتنعست چون مددن و در دو کلمه حرف صحیح اگر ما قبل اول

ساکن باشد چنانچه قرم مالک و یا دو همزه باشد چون قد جاء اشراطها

یا اول مده باشد چنانچه فی یوم و یا اول های سکته باشد چنانچه مالیه

هلک یا اول مدغم فیه باشد چنانچه رب بکر پس ادغام ممتنع بود

و در بعضے از کلمات مضاعف قلب آمده است چون تقضی البازی

و در بعضے حذف آمده است چون ظلت و مست بر خلاف قیاس

هرجا که دو تا در اول کلمه جمع شوند روا باشد که یکی را حذف کنند برای تخفیف

چون تنزل و تناهی

الحمد لله که نسخه زبده در ماه اکتوبر سنه [illegible] عیسوی مطابق ماه رمضان المبارک سنه [illegible] هجری

در مطبع منشی نول کشور باختتام رسیده لائق پسند قدردانان گردید

حکایت نفس متکلم اثبات فعل مضارع معروف اصل اولی ان ایدی همزه بهمزه بقاعده قد افلح افتاده اتام شده